

و از حرارت کلمه ربانیه چنان بجزکت آیند که از عوالم غیبیه
 فانیه بجای منبسطه باقیه عروج نمایند ای امین اگر
 ناسر آداب و اخلاق ربانیه که در الواح منزلت ثبت
 شده عامل میکشند هر انیه مشاهده می نمودی من
 علی الارض معتدلاً الی الله ربک و رب العالمین
 و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقاباً اموات
 ظاهره منافات نداشته و نخواهد داشت در این ظهور
 اعظم کل کسب و اقرار و صنایع متوکل علی الله من
 ایتیم مامورند و این حکم در الواح مؤکد انازل
 طوبی لفقانبا امر من لین ربه بحکم العیدم افرح یا امین
 بازیتان بتمیص الامانیه ثم افظ هذا المقامل
 لک اسحر یا اله العالمین نسئل الله ان یوفقک
 فی کل الاحوال و یؤتیک علی ما اراد الله ولی المحبین
 بعضی از بلا یای این مسجون مطلع شده بر هر ذی
 بصری مبرهن است که در بحر بلا یا غمیریم و تحت ایاد کس

ظالمین جالب صبح که با احدی از اعلیٰ لعباد من اهل
 الظاهر و مواد و مخمس مداینه در امر الله نسئویم
 چنانچه از الواح منسز که بر وسای ارض رسال
 شده استفاد میشود لذار بر منصف بصیری واضح
 و معلوم است که جمیع آن نفوس سزا با کمال
 کین در قصد این ناطق مبین بوده هستند و مع
 این امور در کل احیان نفس را بقی خوانده و بنحوانیم
 اگر اقل من آن اس در مانظر فکر نمایند یقین میداند که این
 امر بقدره الله ظاهر شده و بحال سلطنت و اقدار
 الهیه با هر کشته و ابد با سایش و راحت و خلاصی
 خود ناظر نبوده و نخواهد بود مثل او مثل عنیدلیبی است که
 تحت محالطه کرم گرفتار شده ای اهل ارض شنید
 ندای منطیوم را که خالصاً لوجه الله ندای نماید و قدر
 در دنیا و حوادث و عواقب آن گفتگونیاید و همچون
 در ماشرق من افق الامر و ما طغیر فی ایامه شاید تقدیر

ادراک نماید که صاحب ذنبت میفرماید و با برانته تکلم
 مینماید تا از فراق غافلین و ظنون متوسلین
 چه نفوسیکه با ستم حق مذکورند و چه دون آن از مقامات
 باقیه ممنوع و محروم نمایند این مسجوزاتش هدف
 بشا به نماید و از جمیع اطراف سهام متوالیات متوالی
 بر او میآید و لکن از عنایت الهیه تا حال محفوظ مانده و بعد
 الامر بیده اتی احب ما احبه و ارید ما اراده و اشتاق
 ما قضی استدری لان ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب
 قلبی انه خیر لی انه لهو العفو الرحیم ای این آنچه
 در حضور القاشد باید بکمال حکمت معلول داری
 اذا تم علی السبلاد قلب الی و سیدی و محبوب
 فوادی و رجاء قلبی المذكور فی ظاهری و باطنی
 استلک با ستمک الذی نفق نفسه فی سبیلک
 و حمل السبلیانی جتک و اظهار امرک ان ترسل علی
 هذه الذی یارفعات تسمیص رحمتک و الطافک

ای رب هو آلاء عبادک و هذه دیارک و لو انهم
 اجتجوا با هو انهم و حبس منعوا عن التوجه الی شطر
 فضلك الاقبال الی کعبته عرفانک و لکن انت
 الذی سبقت رحمتک الکائنات و احاط فضلك
 اللمکات استلک با ستمک الباطن الذی ظهر
 بسطاطانک و جعله حیمنا علی من فی ارضک سماک
 ان لا تدع هو آلاء با هو انهم انزل علیهم ما یجعلهم قلیلین
 الی شطر عنایتک و ناظرین الی وجهک فانظر الیهم
 یا الی بلجات رحمتک و هذا یا دهم بقدرتک
 و سلطانک اخرج یا الی من حیب عنایتک بید قدرتک
 و بها اخرج العجبات الی حال سببهم و بنیک یسر عن کل
 شریة قرک و یطوفن حول ارادتک و مشیتک لو
 قطر دهم من یخلصهم من النار یا نو رستوات الارضین
 و حسب الامر بیک از اجبای الی را ملاقات نمودی
 مشوقا الی هذا الشطر البتة من قبل الحق امر بروجع نماید چه که

امرا این ارض بسیار صعبت شده و بی اذن جسم حاصلی
نخواهند برد اینست حکم امرتیه که از قلم اراده باذن کائنات
برین جاری شده و الهیاء علی من اشج الحق و سمع ما امر به
هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خود بینی جائز نیست اگر خطا
از این بسبب تجاوزه نماید از عشاق محسوب است آنکه عشق
نفس زنده بقول نکند باز موش مرده شکار
بل بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را
در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن
اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده
نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد
عشق مقصود نازل و بکلماتی ناطق بنمید که میگوید و چه میگوید
تا نه نوعی و علمت ما و راه ستر الکبر تأیید من اسرار
ز بکم احسنی الا علی لفتیم بانفسکم حثانته ما لکننا لیسما
باری قاصد محمود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور ابراهیم

بودیم و محبوب آفاق بقصد حبیل با بیرون تشریف بردند و بجز
تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت
اگر چه بطا سحر و آسانت و لکن در باطن شدید و باب
امتحان و اگر بصورت سلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی
محبت و اضطرار لایحیی مکنون عرض خود مبرید و هجرت
بر خود دهید و بگذارید تا نفس خود در هجرت نمایم آنچه
کلمات محبت آینه شفقت نکسیر بود تو تجا و تصریح
فرمودند مفید نیفا در این بنده و جمعی با ذعای آنکه زادی
بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب
نداریم بجان خود معتکف و از نفع و یقین دوست غافل
عزم سفر نمودیم و باطلعت محبت خوب هم سفر و هم میر کشیم
قدری که با دیه سپیدیم نار حبت محمود و جمال شوق محبوب
تا آنکه از آن مقام تجاوزه نمودیم حسنا ترا سیتات شدیم
و سیتا ترا عین حسناات داشتیم تا آنکه وارد جزیره خضرا
شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر چو دی امرتوی

گشت و بعد بر اک هوی در بیدای ظنون و او نام در صبح
 و شام ساز بودیم کاهی مجتمع و کاهی متفرق و کاهی بحب
 و کاهی بغفلت ایام و لیالی بربریب بریم سبیل بیان
 در کل ایام از کوشش هم جاری و لکن عیش مفقود
 و انوار وجه از افق جلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود
 هر روز بر روی هم و کمان آهسته و دریم و از توجهی کاسیتم
 و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لائقه چنان
 در غم غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خودیم
 غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محسوس بر ابا کمال
 شفقت و ملاحظت ملاحظه می نمودیم بعضی از ما متحیر
 که اگر احاطه علیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال
 رذیه معتبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را غافل
 و عالم شدیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است
 از بخت استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالحق
 و الاذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند

و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستتر شدیم و متنبه نشدیم
 که غفلت منع چیست سبب چه مره آخری هجرت نمودیم و با
 حضرت مقصود بادیه ناپس نمودیم تا آنکه وارد ارض آخری
 شدیم و بادوست در یک محل آرمیدیم و شراب هوا
 نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از نظر اهی
 ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد
 و پرده جبار هم دید و حال محسوس برادر محلی حبس نمودیم
 و در کل صین از هم نام ظنون و رماح او نام بقدر وسع و قوت
 بر او دین بینداییم چه که مجوس و مسجون و فریشتن یافتیم
 غفلت بقامی رسید محلی را که جمیع ملا اعلی با و نظرند
 و از او مستمد در آن محل مبارک جهره متبج کلمات طقیم
 و با صقل اعمال و اخسار آن عامل فتبنا لانا ما اثرت فینا
 کلمات الله ومع ذلك متنبه نشدیم و اقلأ اگر وفا نمودیم چنان
 نمایم نشی بذکری ذاکرونه بتوجهی مشغول حکایت
 کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع طریق

انه عشق جاريت و اما بايلى قسعد احد ار اذا سمع احد فقير
 هذه الاية الم بيان للذين امنوا ان تتخفق قلوبهم لذكر الله
 و اثر في قلوبهم فقال بلى يا ربى ان و جان من رجع و تاب
 قصد بيت الله احرام و اقام فيه ثلثين سنة الى ان صعد
 روحه الى الافق الاعلى عجبته ككلمة الله را از لسان بى از
 عباد شنيد و چنان مؤثر افتاد كه در يك آن اجنه مضى كان
 بافق رحمن راج شد و اين عباد در ليالى و ايام متتابعاً
 متواليات نعمات نفس رحمانى را از لسان قدرت عظمت
 استماع نموديم و هفتاد تاثير شنوده كه اقلان بعض
 افعال و اعمال و ظنون و اوام خود مطلع شويم چنانچه
 كيا نيقام رسيد فلان بيان بر جودى لسان منصوت و مدح
 و قلم از بيان منقطع و بهوش لى بصيبننا الا ما كتب الله
 لنا نسئل الله ان يفتح ابصارنا و يعرّفنا انفسنا
 و اعمالنا ان لم نوفق على معرفة نفسه سبحانه توفيق على
 معرفة انفسنا الغافله و يحثف عن وجوهنا اجحاث المانع

لراه مشرقاً عن افق الغضل و العناية و تقطع عن منى
 الامكان و الاكوان و تتوجه اليه بكلنا انه هو ربنا الرحمن
 و نسئله ان يوفقنا على التوبة و الالانابه فى كل صباح
 و مساء و يحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح اجناسه لانه
 ما اراد معيننا سونه و انه مبدئه و مشوئه و يقول لا اله الا الله
 بنا محمد و ولدنا كينا

نداء الله از شرط عكاس رفع و ميسر ما يد طوبى از براى
 نفوسيكه الى الله توجه نموده اند و نذائ الهى را بگوش
 سر و سر اصفا کرده اند آن نفوس از اهل منظر كه برند
 و از شارب ان حسيق اطهر مخصوص نفوسيكه در اين
 ايام كه طلعت او نام كه شرانام را اخذ نموده از توبه شرط
 احديه ممنوع نشده اند اينست كه لم يزل و لا يزال مطلق
 قبل ذكر اين نفوس را در الواح فرموده اند در اين فتنه
 مشاهده ميشود كه مقبلين خالص اقل از كبريت احمرند
 اگر عباد لذت نذائ الهى را ادراك ميسموندند و عظمت

محل نزول کلمه بی میسر دند جمع بیحجاب بشرت لارباب
 توجه می نمودند لم یزل و لایزال بر مظاهر الهیه ظلم لانهایه از
 مطالع منور غوثیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمع
 تحمل میفرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون
 و اوپام مقدس شده به خارج عسرا حدیه عروج نمایند
 مع آنکه جمع مشاهده می نمودند که آن مصداک امریه مخصوص
 نجات بر تیره تحمل شد آمد می نمایند فعلوا اما فعلوا الالعهه
 علی القوم الظالمین کل عالند بانیکه دنیا را بقایست
 و اذا جاء رسول الموت لا یجیه حجاب و لایمنعه دره
 قادر و لایرده سطوة ظالم با علم و هیبت ان با بنمقام درین
 ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق تر استند
 یا تحت آن کل در سبیل نفس و هوای سالک و از حق جل و علا
 غافل و بجان خود اراده نموده اند که سراج الله را بین
 ما سونه اطفا نمایند و سدره الله را انما جنبیه قدسینه
 منع کنند این مثل آنست که قطره طح اجاج با بحر عذمت اجاج

مقابله ناید و در دفع آن بر آید بل معتشس بحجاب من سبحان
 ایل الحجاز تانته قد شقت نامل القضاء بحجاب الادی
 حال و اشرف عن افق الاجلال لم یزل صاحبان
 حکم ظاهر ناس را از توجه بشر احدیه منع نموده اند و جمیع
 عباد را بر بحر عظمت دوست نداشتند چه که این استماع
 سبب علت تفریق اسباب لطنت دسته و میدهند
 و حال آنکه فوالدی زمام کل شیئی فی قبضه قدرت که نظر
 اجبای حق لازال معتشس از توجه باین امور بوده و خود
 بود این امور رحیم معنیدین انتشار داده اند و حال
 اکثری را توهم چنان که نجیب اراده حکومت کلینه
 در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول
 این شبهه منع نموده ایم چه که حبه زخمت و ابتلاء حاصلی
 نداشته مگر آنکه تقنی قبول این امر کند که نصرت امر الله
 نماید ملوک مظاهر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است
 عدالت ایشانست اگر بان ناظر باشند حق فسوسند

زود است که حجابات خرق شود و تجلی اسماء و صفات
 اکثری از عباد را اخذ نماید و کل بتقدیس و تنزیه مقربان مبارک
 حق شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی سئل الله ان یوفق
 عباده ویؤیدهم علی حبه و رضائه و یفتح جموعهم لیسروه
 و یعرفوه و لایمنعهم عن هذه الشمس التي اشرفت و عن هذه
 السماء التي ارتفعت و عن هذه النعمه التي نزلت و عن هذا
 السراج الذي اشرفت الارض بنوره انه علی کل شیء قدير
 و اما ما رايتہ فی النوم انه حق لا یریب فیه و الامر كما رايت
 سوف ینظر الله من هذا الافق نوراً و قدره و یجسما
 نظم الشمس و تجواتها من استبکر علی الله و بتضحی و جوه
 الخالصین و سوف یحیط انوار وجه ربک من علی الارض الیه
 علی کل شیء قدير اگرچه مقصود ذکر نشد و لکن بانچه از مصدق
 امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیر شمس است یعنی هر شیء که خلق
 الاعظم الا قد لا علی
 ذکر من لدنا لمن انار من انوار وجه ربک لیسیر الوهاب

الذی اذا سمع النداء توجه و اذا دعی اجاب ان الیوم
 و فوا بایشاق الله اولئک من اعلی الخلق لدی الخلق
 ان الذین عنفوا اولئک من اجل النار عند ربک
 العزیز المختار قل قد ظلمت ان الاعظم و توزن اعمال
 و اقلصراط الله لمن فی الارضین و السموات به اقبل
 کل مقبل و نطق کل شیء بذكر الله فالق الا صباح
 طوبی لک بما وجدت حلاوة لبسیان عما نزل من
 لدی الرحمن و عرفت مولک فی بذ العتید ص الذی منه
 اضانت الذیار قد ارسلنا الیک من قبل کتابا فیه
 فاحت نجات عناية ربک لعزیز الغفار ثم من قبله
 کتابا اخر الذی به شرف شمس لفضل من افق رحمة ربک
 علی من فی الابداع ایا کان یحزنک شیء او یمنعک طیفان
 الذین بقوا علی الله اذا اتی فی ظلل العنمام اذا اخذک
 حزن فانظر فی امری و تفکر فیا ورد علی هذا المظلم
 اذا تبلی من الیوم الذین اعرضوا عن الله بعد اذ جاءهم

بملوك الايات طوبى لقوتى قام على امر ربه ولما ديتا
 بهذا الاسم بالحكمة لبسمان قل يا قوم اين الذين
 ظلموا في الارض لعنبي حش واين الهرة والشيحان
 واين الذين حاربوا الله ورسوله قد اكلوا ايمانهم
 ايمانهم القاس بالباطل ان ربك لشديد العقاب
 ما يبقى انه ماقدر للمفترين كذلك قضى الامر في الا لوح
 لعمرى سيفنى ما عند الناس ويبقى العزة والاقدا
 لم يبق الى مطلع الانوار تالله لو يسمعون صير لعلم
 الا على ياخذ تخم جذب الله على شان يضعن الملك
 عن وراهم يعيتبن الى الملكوت كذلك نزل من سماء
 الجبروت في هذا الحين الذى ينطق لسان لعنت الملك
 بعد المقدر لسرير النوار مثل مثل الذى ركب ابحر
 واخذته الامواج من كل اجهات انه في تلك الحالة
 ينادى لبرية ويدعوهم الى الله رب الارباب
 قبل المثل هذا الحين يعنى الشاء او بعضاء فانصفوا

بالا

يا اولى الاغضاء ولا تكونوا كالذين رأوا قدرة الله و
 انكروا الا انهم من اصحاب الشيران بل نظيتون انهم
 على امر من الله لا وما لك الايجاد قد عبدوا ما منى
 انفسه ولما جاء اليقات واتى مطلع الايات فرغوا
 وصاحوا ان هذا الا مفتر كذاب قل انقوا الله ولا تقا
 الله تبالصدف لا ابحر بحسب ذلك يا اكرمكم ربم جبا
 لعباده الذين خلقوا بامرهم المحيين على الافاق اى نظر
 الى الله حمدكن محسوب عالميا نراكم تحبش فانرى وبكرك
 ذاكرو بشطر مش ناظر اين ارفضل اعظم بوده وخواهد بود
 انشاء الله در جميع احوال مراقب امر الله بوده چه كه انچه
 ضوب بحق است باقى و دائم وثابت مادون آن فاني
 و معدوم نفوس ضعيفه اليوم شاعر نسبتند بعضى دريه
 غفلت تبلى و بعضى بكلمات عتيقه باليه خلقه انشطر
 احدية ممنوع هزار سنه او از يد آن نفوس موهومه شخص
 موهوميراد بدينه موهومه مستين نموده و باو عاكف و بعد از

ظهور نیز عظم قلیلی خرق حجبات اولام نمودند و مابقی بهمان
 اولام باقی طوبی لغوی خسرق الاحجاب سلطان ربه عزیز
 القدر آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده جمیع را باین
 فقره مذکوره قیاس نمایند همیشه متوهمین بوده هستند
 چنانچه حال مشاهده میشود مشرک بالله و اتباعش مذکور
 خلافت مجعوله ناس را از مالک بر تیره منع نموده اند این هم
 الا فی ضلال و ربک لغتی المتعال مع انکه کل عالمند
 مطلع بر امر او بنوده نیستند مع ذلک یہیون فی بہماء
 الضلال و لای شعرون باری از این امور حسم مخزون
 نباشید چه که از برای حق عبادت یخرقون حجبات
 الاولام و یخرقون سبحات الانام او تک لا ینعمون فی
 یدی الناس و لا ینطق بہ استتم الکاذبہ انہم انوار
 التوحید فی البلاد و انجس التجرد بین العباد سوف یظہر
 مقام علی بن علی الارض انہو المقدر القدر و اگر
 از احوال این ارض بخوابید فی نظر اسببین آنچه در الواج

قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن ربک لہو
 اعلم انجیر بالیت لم یدرک البداء الا نفسی فی سبیل اللہ
 رب العالمین در جمیع احوال شاکر بوده هستیم
 و بذکر و شنایش ناطق اند لا ینعثنی لو بعیت رض خلیفہ
 الملوک و بعرض عن کل عبد ملوک نسئل اللہ ان
 یوثقک علی خدمتہ و طاعتہ و نصیرک بفضل عنہ
 انہ ہو ارحم الراحمین اقا ز تجیر منیع رفیع برسانید
 و کذک من فی حولک من عباد اللہ المخلصین انما
 البہاء علیک و علی من معک من اجاء ربک قائم علی النظر
 بنا خداوند کیا

بجای دوستان کذب قبل محبوب بعد را او نخت
 بر صاص ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاذبہ خائنه
 کہ باسم صدق و امانت زہد و ورع مابین ناس
 ظاہر بودند نمایند تا از سزای این یوم کبر محفوظ نمایند
 یکی ذکر جا بجا نمود و دیگری بجای بصا اشاره کرد و کاؤ

دیگر هیچکس موهمی ترتیب داد و بر عرش ظنون مجربتر
 نمود بی انصافی ناجیه مقدم ذکر کرد و بی انصاف دیگر
 کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب
 و علت شد که سلطان مدینه احدیه را تمام ظلم شهید نمودند
 اگر بید قدرت الهی جمیع مجبای را خرق نماید امور تازه نشانی
 نمایند و کلمات بدید اصفا کنید حال یک کلمه میفرماید که
 شاید آن کلمه سدی شود ما بین صدق و کذب و آن
 کلمه اینست طه و اذ انکم عتما تکلم به الذین نیبون
 انفسهم الی لبیان و یخفون بمنزله و سلطانه و مرسله
 چه که این نفوس متحجبه بعینه بر قدم آن نفوس حاکمیت نمایند
 طوبی از برای چشمیکه ببینند و ادراک نماید او از اقوی
 الناس و اقدر هم لدی الحق مذکور است استمعوا
 ما نطق ببشری من قبل قال و قوله الحق نطقه یکماله یوم
 ظهور او اقوی است از کل بیان محض عنایت و شفقت
 این اذکار از قلم مختار جاری اخذ و نقل یک کلمه ایله

العالمین حزب شیعه که خود از فرقه ناجیه مرحومه میشمارند
 و فضل اهل عالم میدانستند بتواتر و ایاتی نقل نمودند که هر
 قائل شود باینکه موعود متولد میشود کافراست و ازین خارج
 این و ایات سبب شد که جمعی را من غیبه تقصیر و جرم شهید
 نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسوله فذاه از فارس از
 صلب شخص معلوم متولد شد و دعوی قائمی نمودند
 اذا خسر الذین اتبعوا الظنون والاولام و امر بشایسته
 آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلک آن حزب فاعله
 مردوده اعراض نمودند و بر تزلزل آنچه بر وجود قیام کردند
 ای اهل عجب مالک سماء میفرماید در این امور تفکر نمایند
 که شاید حسنام ظنون او نام رافی الحقیقه بشکند و باو ما
 تازه که معضبین بیان آن متشکک و تشبثند مبتلی نشوید
 بقوت و قدرت الهی بر امر قیام نمایند و عباد را از ظلم
 نفوس مشرکه و ظنون نفس کاذبه غافله حفظ کنید
 در اسرار ستوره تفکر نمایند تا جین ظهور اصل فرقان

یعنی حزب شیعه از یوم الله و کیفیت ظهور مطیع نبودند
 گو یا از بحر آگاهی بالمره بی نصیب بودند و از اشراقات
 آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه از طبعشون و اوام خود
 ادراک نمودند و آن متمسک بودند امر الهی بر غیر آن جاری
 و ظاهر شد و آن نفوس موهوم که خود را تقای خلق و از
 عالم میسر دهند بظلمی قیام نمودند که ملا اعلی و اهل مدائن اسماء
 و ملکوت انشاء کل متحیرانند که کذا نطق استملا الاعلی فضلا
 من عنده لتظلموا علی ما ستعکم و تشاهدوا ما کان خلف
 الحجاب باکتسب ایدی الذین یا موانی میسماء
 الظنون و الا و یا م و فتوا علی الذی اتی بالحق من لدی اسم
 الهمین یعنی ای شاربان حسیق محنوم اسم قیوم میفرماید
 در فرق که خود را ناجیه و مروه میسازند ملاحظه کنید که عند
 ظهور امتحان از شرط طایفه ناغیبه منکره مردود و محسوس
 شدند و در کتاب الهی از اسم اعلی از خطا حسنی مذکور
 و مسطورند انشاء الله اهل هجرت که از اصحاب سفینه جبره آء

در قیوم اسماء مذکورند بابت تقاضای ظاهری شوند که لایق این
 امر اعظم و یوم مبارکت امروز روز خدمت و استقامت
 اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او قوی از کل بیانت بشهادت
 و شهادت من ظهر من قبل و بشر انکس هذا التبا العظیم
 در الواح عراق و ارض سر و سخن عظیم دوستان الهی را
 آگاه نمودیم و بظهور عجل و ناعصین و طیور لیل و کتاب بختین و
 الواح نار اخبار دادیم تا کل بشانی مستقیم شوند که اهل عالم
 و ما عند هم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیم نشینند
 باید بشا به جبال مشاهده شوند نماند و اوراق که به ریجی متحرکند
 و بانند نسیمی منقلب کذا نطق علیکم لعسیرم و عرفکم العارف
 انخیر و هدکم الی صراطه مستقیم جدا نماید و بحال عجز و استمال
 از قوتی قدیر سئلت کیندا تا شمارا موند و شما باید بر امریکه بظراً
 رضامین است و همچنین موفق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام
 ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست
 ندید و وقت را ضایع نگذارد بستم بدریای علم لدنی که آنی

از این ایام فضل است از قرون و اعصار بشهد بذاک
 ز کجای تختاری بذا المقام الکریم انشاء الله بنا رجعت رحمن
 حجبات مانع را بسوزانند و بنور و جشش قلوب را منور دارند
 امروز روز اینکله محکم مبارک است که از قبل لسان احدیه
 بان تکلم نموده کل شیء مالک الاوجه امروز یوم الله است
 و حق و حده در اونا طق لایذکر نسیم الا هو این الا بصار
 الظاهرة الحدیة و این استلوب الهیة الفارعة امروز
 روز ابصار و آذان و استلوبت از حق نخواهید تا این سر را
 مالک شوید و از حجبات مقدس دارید چه که حجاب قیوم بل
 ارق بصر را از مشاهده و آذاز از اصغاء و قلبها
 از تقه منع نماید باینکله علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده
 نظر نماید ای پسران عالم الش
 چشم سر را پلک بان نازکی از دیدن جهان و
 آنچه در اوست بی بصره نماید دیگر پرده آزاگر
 بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود

ای وستان امروز باب آسمان بفتح هم الهی
 گشوده و بجزود امام و جوه ظاهر و موانع و آفتاب عنایت
 مشرق و لایح خود را محروم ننمایند و عمر کرانیا به را قبول
 این و آن تمام مکنید که رحمت محکم نماید و در تربیت
 اهل عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف
 و ضعیف و بغض اندانند لسان عظمت میسر نماید آنچه
 از سماء مشیت در اینظهور منع اقدس نازل مقصود
 اتحاد عالم و محبت و و داد اسهل آن بوده باید اهل بها
 که از حریق معانی نوشیده اند بکمال روح و ریحان
 با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشانرا متذکر دارند
 بآنچه که نفع آن کل را بحت است و صیت مظلوم
 اولیا و اصفیای خود را عالم بجهت خلق شده و کل
 بود داد و اشحاد ما مورند باینکله مبارک که از افاق قسم
 سلطان احدیه اشراق نموده ناظر بشید و ذکر نمایند
 کنت فی قدم ذاتی و از یکین سوتی عرفت حتی

فیک خلقتک والیقیت علیک مثالی وانظرت
 لکن جمالی ای اهل بحب شما در اوطان و مظلوم
 در بحر اعظم در حسینه که در دریای حسرتان منفس است
 بریک از شمارا بکلمات و بیاناتی ذکر مینماید
 که اگر حسرتی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلی
 نماید در کل کلمه انت لچوب ظاهر شود بشانیکه جمیع
 بیایند و قرانت نمایند این فضل منبستی را از دست
 دهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده
 از آن غافل نشوید و در خود را بداند و مقامات
 خود را با اسم حق حفظ نماید چه که مشرکین و منکیرین
 و خائسین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده
 و بکمال جد و جهد در ضلال نفوس مشغولند آن بزم
 الرحمن بقول الحق و یخبر کم بالفضل و یدیکم صراطه
 استقیم سبل ناس را بگذارد و راههای فلتان
 معدوم شمارید و بگویند آنه لایمشی فی طرفکم و لا

یعمل ما عندکم قد ظروا اظهر صراطه استقیم و عرف الکمل
 منجبه القویم طوبی النفس سر عتالی بجر حرمه بهما و
 لا اذان سمعت صریر قله الاعلی و عین برات آیاته
 البکری و للسان نطق بشنآنه ابجیل قل ان ارجوا
 علی انفسکم ولا تشبعوا الذین کفروا بانه و آیاته و انکوا
 حجه و برانه و قاموا علی الاعراض بظلم مبین اتی لیه الای
 و عالموک المملوک الی الامم الکمل انکم انما فی علم الله و مذکور
 فی صحف المرسلین ای دوستان ذکر جمیع در کتب
 الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حق
 بلوح علیجده فائز نشوند یقین مبین بدانند که اسمشان
 و توجشان و اقبالشان علی مرا جسم از قلم اعلی در
 کتاب مذکور و سطور است از حق ناپید نخواهد تا با هر
 که سبب علت ذکر پانیده باشد فائز گردید آنه تیری
 و یسمع و هو اعلم انجیر دنیا را شانی نبوده و نیست
 عنقریب من علی الارض بصبر و راجح شوند فوالله

انطق کل شیء بشناہ نفسہ کیا این دنیا و آنچه در او مشهود است
 نزد صاحب بصیرت کلام از کلمات الهی معادله نمینمایند
 چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام اسماء
 و صفات دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بدلا خطه یوم
 او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد برستی
 میگویم جان لم یزل و لایزال بهنگ کاشن مکاشفه و لقا
 داشته و دارد و لکن اولام و آمال لا تغنی او را از انگو
 قرب منع نموده باید بنا را یقان و نور ایمان حجات را
 بسوزانند و قلوب و افئده را منور و آرید جهد نمایند
 تا از کوشش ایشان که از زمین عرش الهی جاری است
 بنوشید هر نفسی آن فائز شد او از اهل بیت در صحیفه
 حمراء مذکور است انجمنه عنایت حق و الطافش
 مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیه کبری و
 موهبت عظمی فائز فرموده و قدر مقام خود را بدیند
 و در کل احوال آگاه ما بشید چه که گران در کمین

نادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن بهوایم
 ایچکم آید اراض طالب صادقی مشاهده شد که فیض
 فیاض محسوس شود یا قاصدی دیده شد که بصدق
 تمام مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع گردد لا
 و نفسه الحق و اگر بعضی از موحدین مهتترین و مخلصین
 بر حسب ظاهرا بر اطلب نمودند و بآن فائز شدند
 این نظر بجهتهای بالعرض الهی بوده باید محزون
 نباشند چه که از برای هرامی میستانی مقرر و مقدر
 اذ اجاء ایچین طغی باحق شملدی الله رب العالمین
 افروا یا اولیاء الله واصفیاءه باید که قلمی الاعلی
 فی هذا القیل الذی ینطق لسان العظمه انه لا اله الا هو المؤمن الناصح الهنرد اعزیرا حمید طوبی لمن
 فاز بالاستقامه الکبری انه من هبل الفردوس
 الاعلی فی کتاب الله مالک الاسماء و فاطر اسماء
 الذی ظهرا باحق بسطان بسین ایاکم ان تمنعکم حجبت

الاسماء عن سلطانها وتمر لها و بعد عما تستعمل
 عناية ربكم الرحمن و تثبتوا بذيله المنير من عمل ما امر به
 يصليتن عليه الملائكة الاعلى و اهل الجنة العلياء و الذين
 سكنوا في قباب عظمتهم امر من الله عزير احمد
 كذلك ذكركم المظلم اذ كان في سجن لعنات فليين و
 علمكم ما يقتربكم في كل الاحوال الى الله لتقدر لهم من
 العزيز العزيز انا نوصي الكل بالحكمة و البيان في امر
 ربهم الرحمن كما وصيناهم من قبل انه هو الناصح الاين
 تلك كلمة انزلنا في الواح شتى ينبغي لكل من ابته
 في هذا الظهور ان يمتك بها و يكون من الزاهين و
 نهينا الكل عن كل ما لا يحب الله و امرناهم بما تفرح
 به افدة الامم انه هو الشفق الكريم عاشروا يا اجابتي
 بالروح و الرجحان كل الاديان اياكم ان تجعلوا
 كلمة الله علة لا خلا فكم اوسبنا لاظهار البعضاء
 بسلكم قل اتقوا الله يا ملا الارض لا تكونوا من الغفلين

انها

انها امركم بما تجدون منه عرف الروح لو كنتم من
 العارفين البهاء عليكم و على من معكم و يحكم و يخذكم
 و يسمع منكم ما رقم من اعلم الاعلى في هذا الامر لبرم الظاهرين
 هذا فانطق به لسان العظماء
 مقصود از تاويل اينكه از ظاهر خود را محسوم نمايند
 و از مقصود و محبت فنانند مثلاً اگر از اسماء مشيت فاعملوا
 و جوكم نازل شود تاويل ننمائند كه مقصود از غسل
 غسل و جابطن است و بايد بآب عرفان او را غسل داد و نگاه
 نمود و امثال آن بسا ميشود نفس باين تاويلات و محسوس
 باكمال ذنبر و روح آلوده ميماند و بخيال خود باصل
 امر الله عمل نموده و حال اينكه در اين مقام واضح و معلوم
 كه شستن روست بآب ظاهر بعض كلمات الهى را
 ميتوان تاويل نمود عيسى تاويلاتى كه سبب و علت
 ظنون و او با م نشود و از مقصود الهى محسوم نمايند در ما
 انزل الرحمن في لهنرقان تفكرنا قوله تعالى و من يتوب

الحکمة قد اوتی خیر کثیرا بعضی بر آنند که مقصود از این حکمت
 احکام الهیه است که در کتاب نازل و برخی بر آنند که این حکمت
 علم طب است و هر نفسی بآن فائز شد بخیر کثیر فائز است چه که این
 متعلق بانسانست و علم ابدان و این علم اشرف از سایر علومست
 چنانچه از قبل لسان حکمت باینکه علیا نطق نموده اعلم
 علما علم الابدان و علم الادیان علم ابدان را در کلمه مبارکه
 مقدم داشته و فی الحقیقه مقدم است چه که ظهور حق و احکام
 الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل
 عالم و امثال آن بوده و خواهد بود لذا آنچه سبب علت
 حفظ و صحت و سلامتی وجود انسانست مقدم بوده و
 خواهد بود و این منقره واضح و مشهود است و بعضی
 بر آنند که حکمت معرفت حقائق اشیاست که هر نفسی باین مقام
 فائز شود دارای مقامات عالیه خواهد بود و جنبی
 بر آنند حکمت عمل باینستغ به الانسانست هر که باین مقام
 موفق شود او دارای خیر کثیر است و جمهوری بر آنند

که حکمت آنست که انسان را از مایه که حفظ میس نماید و بما
 یعزّه هدایت میکند و شرذمه بر آنند که حکمت علم معاشرت
 با خلق است و مدارای با عباد علی شان لای تجاوز
 حد الاعتدال و بعضی گفته اند که حکمت علم الهیاتست
 که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند حکمت علم
 جواهر و اعراض است و همچنین علم هینت و امثال
 آن و برخی گفته اند حکمت علم بمعاش است در دنیا
 و شرذمه قائلند بر اینست که حکمت علم با صولست و
 نفوسی بر آنند که حکمت در شنونات عدلست و آن
 اعطاء کل ذی حق حقه بوده و خواهد بود و برخی بر آنند
 که علم کسیر است هر نفسی بآن فائز شد بخیر کثیر فائز است
 و بعضی بر آنند که علم هندسه و امثال آنست و هر
 حزبی هم بقدر ادراک خود بر آن و وسیل از برای هر یک
 از آنچه ذکر شد گفته اند که اگر تفصیل این مقامات ذکر شود
 بر کسالت بیفزاید سبحان من نطق به هذه الکلمة لعسی

رأس الحکمه مخافه الله چه مخافه الله و خسته اند انسان را
 منع نماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسانست
 و تأیید مینماید او را بر آنچه سبب علو و سموست
 انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب مینماید چه
 مجازات را از پی مشاهده میکند خیمه نظم عالم بدستون
 قائم و بر پا مکافات و مجازات چندی قبل این پیامبر که
 از شرف قم الهی اشراق نمود للعدل جند و بی مجازات
 الاعمال و مکافات و جسم ارتفع خبأ لنظم فی العالم
 و اخذ کل طاع زمام نفسه من خشیه اجراء کذلک لطق
 مالک الاسماء انه لهو الناطق لعیلم اقبل بعضی
 نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن
 نفوس حال در ارض موجود است طوائف مختلفه هر یک
 طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق شد
 و از بحر عظیم خلیجا خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر زمین
 وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه

از اعمال و افعال متبیین او بکمال ضعف مبتدل شد
 چنانچه مشاهده نموده و مینمایند بعضی از نفوس که
 خود را در اویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی
 تاویل نمودند اگر گفته شود صلوته از احکام محکم الهی است
 میگویند صلوته بمعنی دعاست ما در حین تولد بعد
 آمده ایم و صلوته حقیقی را عمل نموده ایم و این بجا پاره
 از ظاهر محروست تا چه رسد بباطن او مآیات نفوس
 غافله زیاده از حد احصا بوده و هست باری از پی
 و کسالت جمیع اوامر الهی را که بشایسته محکم است
 از برای حفظ عالم و امنیت آن تاویل نمودند و
 در تکایا از وجوب جز خورد و خواب شغلی خستیار
 نموده اند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند
 و لکن اثر حرارت محبت الله تا حال از ایشان دیده نشد
 مگر معدود قلبی که حلاوت بیانز یافتند و فی
 بحله بر مقصود از ظهور آگاه گشتند بعضی از این تأویلات

که در بیان حکمت فکرت هر یک در مقام خود صحیح است
 چه با اصول احکام الهی مخالف نیست آیاتیکه در او امر و
 نواهی الهیه مثل عبادات و دیات و جنایات و مثال
 آن مقصود عمل نبطا هر آیت بوده و خواهد بود و لکن
 آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه
 در فرقان نازل شده اکثر ماؤلت و لا یعلم تا و یله الا الله
 این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهنست هر نفسی
 در آن تفکر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده
 انظر فیما انزل الوهاب فی الکتاب قوله تعالی لا یشئ من شیء
 لهما ان تدرك القمر ولا اللیل سابق النهار این آیه مبارکه
 علما از قبل و بعد تفسیر و تاویل نموده اند و هر یک
 با اعتقاد خود معنی آنرا یافته اند و لکن این مقام اعلم و
 این مراتب نظنون و الاوام نفی که او را سلطان
 المعتبرین مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه
 رد العبدۃ الشمس نازل گشته مشاهده نمایند چه مقدار

بعید است از منبج علم مع تجره علی زعم الناس
 ز نام علوم در تبصنه قدرت الهی است عطا میفرماید
 بهر که اراده نماید در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور
 از قلم اعلی جاری شد اکثر ماؤلت مثلا میفرماید
 تذوب الودیان کا تشمع قدام الرب و همچنین
 میفرماید خیمه او بر جبال مرتفع میشود چنانچه شده
 و در مقامی دیگر میفرماید خیمه است از برای او که
 طنابهای او بریده نشده و نمیشود و میخایش کنده
 نشده و نمیشود و از جانی بجانی نفی نمیشود این فقرات
 ماؤلت انسان منصف ادراک مینماید که چه مقام
 مقام تاویل است چه مقام حکم بر ظاهرتنزیل باری
 ایوم آنچه ناس را از آلائش پاک نماید و با سایش
 حقیقی رساند آن مذهب است و دین الله و امر الله
 بوده گذرک انهم غیب لیسان من سماء العرفان
 فضلا علیک شکر و قل لک الحمد یا محبوب ارفین

و لکن آشناء ما مقصود الحالمین و لکن الشکر بایمن
فی قبضتک ملک السموات و الارضین
بنا خداوند بیکجا

مکتوبی از شمار رسید و آنچه در او مذکور بود نزد من
واضح و مبهرین است بشنوند ای مظلوم آفاق را اجتناب
بخواه تا قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی
که ساهادینی تحصیل نموده و بان موقنی اگر نفسی از شما
سوال نماید که بچه حجت و بچه برهان چه خواهی گفت اجعل
مخضرت بین یدی الرحمن ثم انطق بالانصاف اتی لک
ناصح ایمن مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت
حق فرادادی این امور نزد حق لم یزل و لایزال مردود بود
بهتر آنکه خالصاً لوجه الرحمن تدری از آیات فرقان
تلاوت نمایند و در معانی آن تفکر کنند شاید در این
یوم که سلطان ایام است از حسیق عرفان محروم
نمایند و از گوشت و روحی الهام بی نصیب نشوید از جمله

در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم رسیدم
نازل شده تفکر کنید مفیر باید و قالوا لن نؤمن
لک حتی تفجر لنا من الارض نبعوعا او تكون لک
جنة من نخیل و عنب فقبح الاغصبا رخصلا لها تفجیرا
او تسقط السماء کما زعمت علینا کفأ او تأتي بآئد
و الملائکة قبیلاً او یكون لک بیت من زخرف او
ترقی فی السماء و لن نؤمن لرفیقک حتی تنزل علینا
کتابا تقریه قل سبحان ربی الی کنت الالبشر رسولا
این آیاتی است که مشرکین بجا تمهید بسیار روح ماسو
فداه گفته اند یعنی مضمون این آیات را شرط
ایمان قرار داده اند که اگر آنحضرت ظاهر منبر باید بحق
موقن شوند حال تفت کرد آن نفوس غافلند نمایند که
عرض کرده اند باید در ارض بطحا چشمه جاری کنی و
یا یک بیتمی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه آسمان
صعود نمائی مقابل چشم ما و بیانی بکتابیکه او را

قرائت کینم بایستتانی ظاهرنی که در آن نخیل و عنب باشد
یا اینک بحج جلاله و قبسیلی از ننگه بیانی اینها اموراتی
بود که مشرکین حجاز از شنید عالم خواستند که ظاهر
فرماید تا موقن شوند با آنچه بیان فرموده و معانی آن
مجمعی ذکر شد حال بصیر حدید و قلب اطهر و انصاف
کامل ملاحظه نمایند و تفکر کنید لکن ای حق و بنظر
لک صراط الله الذی ظهر با حق و نجد نفسک
علی یقین مبین و بعد از این سوالات ملاحظه کنید که
حق جل جلاله در جواب چه فرموده میسر نماید بگو
هل کنت الا نبیر رسولاً و اگر این عرایض محبتول
میشد و حق تعالی سلطانه ظاهری میسر بود آنچه را که
خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر
و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام
دیگر میفرماید اگر ببینند جمع آیات را بحق مقبول نشوند
و با حق اعلی توجه ننمایند حال آنجانب در آنچه خواسته اند

تفکر نمایند قسم بنزل کتب که اگر با انصاف و مقدس
از اغراض نفسانیه در آنچه ذکر شد تأمل نمایند البته
بحق راجع شوید و منقطعاً عن کل ما سوی الله از بیت
خارج و بلیتیک ایتهم لتبیک ناطق کردید حق
منتظر آن بوده و نیست که بر نفسی آنچه بخوابد ظاهر
فرماید علم فی فعل مایشاء بر افراخته و بکلمه مبارکه حکم
ما ارید ناطق این بسی وضحت که حق جل کبر بآیه فاعل
مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد
او بوده و خواهد بود آنچه شما خواستید اعظم از آن
ظاهر شده در کتب الهیه تفرس نمایند تا مطلع شوید
بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه
حق تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته
انشاء الله باید از امثال این مطالب و اقوال که
معرضین اعصار قبل آن تکلم نموده اند مقدس
منزه شوید و بخت باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و

مشتک ما بشید قد ظهرا لا ظهرا من قبل شهید لیک
 کل حجر و مدر و لکن الناس اکثرهم لعنوا فلیکن
 قل سبحانک یا الہ الوجود و عالم الغیب والشہود
 اسئلک باسمک المحزون الموعود الذی بہ ماج
 بحر عرفانک و ہاج عرف فیضک و فتح بالقانک
 علی من فی سماک ارضک ان تویدی علی عرفان
 مشرق و حیک و مطیع ایاک ای رب اننا الذی
 منغتنی الا و امام عن افق یقینک و ظنون العباد
 عن بحر فضک اسئلک بنفسک ان توقفی علی الاقول
 ایک و الاعراض عن دونک ای رب اننا الذی
 ذو افضل الخطیب لا تطرد ہذا السکین عن باعطاءک
 ولا ہذا المحروم عن کجیح احدیتک فاعف فر لہ
 بجدک و احسانک انک انت ابواد الکریم و انک انت
 ارحم الراحمین
 بعضی از ناس از بعضی مخصوص ساحت اقدس

زخارف طلب نموده و میسمایند و این بغایت از شطر
 عدل و انصاف بعید است از اول ظهور تا حین ابد
 بنفسی در چنین امور اظہار زرقہ مقدس استغیث امر
 از این اذکار تا چه نفس بل آن بر کل لائست کہ بعضی
 از عباد را نصیحت نمایند و من قبل اللہ اظہار و از بدست
 احدیہ از شطر الوہیہ ندایم فرماید ای اجنادیل مقدرا
 بطین دنیا میا لایند و با اراد النفس و الهوی تکلم
 میکنند ہم باقا بافق امر کہ از سماء سبحان کمال انوار
 و ضیاء مشہود است بتبیین قبل وجود الیوم باید عین
 و شہود مقدس و منزہ باشند اگر بتبیین مشغول شوند
 باید بتوجہ خالص و کمال انقطاع و استغناء و علو
 ہمت و تقدیس فطرت توجہ با شطر بنفحات مختار
 نمایند یعنی لہولاء ان یكون زاد هم التوکل
 علی اللہ و لبا سهم حب ربہم علی الابی تا کلمات
 آن نفوس مؤثر شود نفوسی کہ الیوم بمشہد نیت

و زخارف دنیای فانیست ناظرند بغایت بعید
 مشاهده میشوند در اکثر احوال در ساحت رحمن
 بحسب ظواهر زخارفی بوده و طایفه عظیمی در عظیم
 بوده اند مع ذلک ابتدا از شرق مسلم اعلی ذکر دنیا و
 یا کلمه که مدال بر آن باشد اشراق نموده و بهر نفسی که
 موفق شد و بساحت قدس هدیه ارسال نمود
 نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال
 ارض را بخوایم تصرف نمایم احدی را مجال لم
 ویم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فصل
 نبوده و نیست که با ستم مابین ناس تکذبی شود
 بر آنجناب و اصحاب حق لازم که ناس را بتسزیه
 ابرو تقدیس عظیم دعوت نمایند تا راحه فیصل این
 از اجبای او استنشاق شود و لکن باید اول نفسی
 بفرآه ناظر باشند چه که شأن صابرین از فقرآه
 عند الله عظیم بوده و عسری لایعاده شأن الاماشاء

طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر انشاء الله بیا
 فقر آه همت نمایند و بکسب خول شوند و این امر است که
 بر هر نفسی در این ظهور عظیم فرض شد و از اعمال حسنه
 عند الله محسوب و بهر نفسی عامل شود البته اعانت
 غیبیه شامل او خواهد شد انیعنی من شیء بفضله
 انه علی کل شیء قدير و همچنین در حفظ نفوس و تربیت
 اهل ملت و مملکت از شرق مشیت رحمانی کلماتی مشرق
 که فوائد آن شامل جمیع من علی الارض خواهد شد
 لویسمون ما نزل من السماء الامر حال مصلحت نبود که
 ارسال شود در سماء مشیت معلق تا کی اراده الهیه
 تعلق گیرد و ارسال شود الامر بیده بسیار در تربیت
 نفوس جدم نمایند این از اهتم امور بوده و خواهد
 بود و البهائم علیک یا من یسمع ندانک فی ذکر الکریم
 المقدر عزیز الختار ای علی بواجبای الهی که اول
 انسانیت انصافت و جمیع امور منوط بان قدری

تفکر در زایا و بلا یا ای این مسجون نماید که تمام عمر درید
 اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی بیدانی مستلا
 تا آنکه امر الله مابین عباد مر نفع شد حال اگر نفسی
 سبب شود و با و نام خود در تفریق ناس شر او جبراً
 مشغول گردد و از اصل انصافت لا و نفسیه محبت علی
 العالمین لعمری یوح قسلی وید مع عینی لا امر الله
 و الذین یقولون مالایستقون و یتوهمون فی انفسهم
 مالایشعرون الیوم لایق انک کل با بسم عظم متشتت شوند
 نیست مهرب و مغزنی جز او و ناس را متحد نمایند اگر نفسی
 در اعلی عا و مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود
 که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر عظم و علت تو جه
 بشری جز مقام محسود مشهود که ظاهر است بحد و بشرتیه
 جهاتیه یشهد کل الاکوان بانه محسود من نجات الحین
 قل ان نضفوا یا اولی الالباب من لا انصاف له لانه الله
 له حق عالم است بکل نفوس و ما عندهم حلم حق سبب

تجرتی نفوس شده چه که بتک استار قبل از میقات
 نیز فرماید و نظر بوقت رحمت ظهورات غضبیه منع شده
 لذا اکثری از ناس آنچه ستر ام تکمذ حق را از آن غافل
 دانسته اند لا و نفسیه لعلم انجیر کل در مرات علیته
 مشهود و مبسرین و واضح قل لک الحمد یا ستر
 عیوب الضعفاء و لک الحمد یا غفار ذنوب الغفلاء
 ناس را از مو جهوم منع نمودیم که سلطان معلوم و ناظر
 من عنده عارف شوند حال بظنون و او نام خود
 مستلا مشاهده می شوند لعسری انهم هم الموهوم
 و لایشعرون و ما یتکلون انه هو الموهوم و لایفقهون
 نسئل الله ان یوقی الکفر و یمسرفهم نفسیه و انفسهم
 لعمری من فاز بعرفانه بطیر فی هو آء جنه و یقطع عن
 العالمین و لایلتفت الی من علی الارض کلها و کیف
 الذین یتکلون با هو انفسهم مال الاذن الله لهم بک الیوم
 یوم اصغاف است بشنودید ندای مظلوم را با بسم حق با حق

باشید و بطراز ذکرش مزین و با نوازش مستقیمت
 منقلح قلوب و سيقل وجود و الذي غفل عما جرى
 من صبح الارادة في عقلة بسين صلح و سداد
 شرط ايمانته اختلاف و فساد بلغ ما امرت به من
 لدن صادق امين انما الهناء عليك يا ايها الذكر
 يا سمي و الناظر الى شطري و الناظر شبناء زكيا بحيل
 ان يمين عرشنا نزل

انشاء الله الرحمن بايد ناس را در كل ايمان بشريه
 الهية و لالت نمايند كه شايد بوا عطا حسنة نفوس غافله
 هر ييش بطرا حديه توجه كنند يا نبيل قم على خدمه مولك
 القديم قلبك و بصرك و سمعك و لسانك و كل
 اركانك كذلك امرك من كان جالسا على قطب
 البلايا و الرزايا اجل جليك من كحديدي في امري و
 لسانك سيفاذ افين في ذكرى و شأني و بصرك
 ناظر الى شطري و قلبك متوجهما الى جمالي لشرق

المير قم بين الاخير و الاشرار باسم ربك
 العزيز المختار ثم اصبرم في قلوبهم نار ذكرى و شأني
 ليزداد به الاوّل و يتوجه به الاخر كذلك يا امرك سلطان
 القدر من هذا المنظر الاكبر ابرء النفوس من آفة الغفلة
 و الهوى يا بسى لعلى الابهى طوبى لك يا خضر نيك
 ما نطق برلسان لهدم على ذكرك في هذا السبح الذي فيه
 استقر عرش رحمة ربك لعلى العظيم بايد برافت كبرى
 با عباد سلوك فرمايند و بجال حكمت و عطف و حسيب را
 بر شاطي بحر عظيم جمع نمايند بعتيكم ابدار اسحة
 اختلاف باين اجباء الله موزن نمايد و اگر نفسی غافل
 شد و محجبا نذ او را بموا عطا و فصاح متذكروا ريد لعنه
 تيدگرا و نيشي منطو و نظر آن باشد كه جمع من على الامر
 در سراق احدية و ارد مشر مايند اين ايام بعد از ورود
 سبحن اسم ارادة الهية بان تعلق يافته كه حسيب بر يا
 بشاطي احدية مجدد ابا على النداء ندا فرمايد لذا مخصوص

هر نفسی از رؤسای ارض لوجی مخصوص از سماء
 مشیت نازل هر کدام با بسی موسوم الاول
 بالاضیحة والثانی بالقارعة والثالث بالبحاثة
 والرابع بالتأهرة والخامس بالبطامة وكذلك
 بالصاخة والازفة والفسزع الاکبر والظهور والثاقور
 وامثالها تا جسمع اهل ارض عیبتین نمایند و بصبر
 ظاهرو باطن مشاهده کنند که مالک سماء در حال
 غالب بر کل بوده و خواهد بود بلیا و محن سلطان بر
 و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود
 لعمرك فی بحبوتة البلاء من افق البحر اظلمنا الوجه شرقا
 بین العالمین و دعونا الکل الی الله المقدر العزیز
 الحکیم و لکن بعد از اشراق این امور محتسوم از افق
 امر مالک کبک جسمع در صد اقداره اند و پهلون و راء
 ربک ان هم الآنی تبار و امر بغایت شدید شده
 بشائیکه از ذکر و بیان خارج از مایه نظر من سلطان

العلم

القدم قصد و فعل ام معلوم میشود دیگر جهت صلح ذکر
 نیست از اول ابداع تا حال چنین بتلیغی جبره
 واقع نشده ظهور تسلیم و بشیر جمال مدو لوح فرستاد
 بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن
 چیزی بنوده نظر بصلحت حاصل امر استر فرمودند و فی
 الحقیقه بتلیغ کامل جبره نشود لذلک از مشرق شیت شرق
 شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة
 التي اشرفت احاطت العالمین و ظهور این عمل
 از مالک عقل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را
 حدید نموده و هم لسان معتبلین را در ذکر و شائش ناطق
 فرموده اینست اثر آن لوافحی که در لوح همیکل از قبل
 نازل شده حال ارض حامله مشهور زود است
 که آثار نسیعه و اشجار باسقه و او را در محبوبه و نعماء
 جنبیه مشاهده شود تعالت نتم تمیض ربک استجان
 قدرت و اجیت طوبی للعارین و این بهی معلوم